

نگاهی به کلیشه‌های شعر نوجوان

شعر نوجوان، هوای تازه می‌خواهد

انسیه موسویان

خلاقیت و ذوق و ابتکار شاعران شناخت شده‌ی این عرصه به داد آن نرشد و یا چهره‌های جوان و تازه‌نفس با ذهن خلاق و پویا در آن ظهور نکنند، این بیماری مهلک، شعر نوجوان ما را از پای در خواهد آورد!

بررسی کامل و همه‌جانبه‌ی این ضعف‌ها، مجال گسترده‌تر و زمانی درازتر می‌طلبد. در این مقاله، تنها به ذکر نمونه‌هایی چند از کلیشه‌های معروف و پُرکاربرد شعر نوجوان می‌پردازیم؛ به امید آن که جرقه یا تلنگر کوچکی برای پژوهش‌های گسترده‌تر در این عرصه باشد.

در فرهنگ معین، ذیل کلمه‌ی «کلیشه» می‌خوانیم: «کلیشه تصویر یا نوشته‌ای است که بر فلز یا چوب حک کنند و آن را به هنگام چاپ کردن کتاب، مجله و غیره به کار می‌برند». در شعر، کلیشه به مضمون‌ها، تصاویر و یا عباراتی گفته می‌شود که از فرط تکرار و کاربرد فراوان،

می‌گویند اولین کسی که چهره‌ی یار را به ماه تشبیه کرد، «شاعر» بود و بعد از او همه‌ی کسانی که این تشبیه را به کار بردند تنها مقلدان او بودند! اگر بخواهیم با همین بی‌رحمی و صراحت به بررسی شعرهای نوجوان سروده شده در این سال‌ها بپردازیم شاید آن‌چه به عنوان شعر ناب و حقیقی به دست می‌آوریم، چیز قابل توجهی نباشد!

حقیقت این است که بررسی شعرهای نوجوان سروده شده در طول این سال‌ها، نشان می‌دهد که تنها بخش اندکی از این سروده‌ها را می‌توان شعر ناب و جوششی دانست و متأسفانه بخش عمده‌ای از ده‌ها جلد کتاب سروده شده برای این گروه از مخاطبان، شعرهایی است که یا تابع مدها و جریان‌های رایج در این سال‌ها بوده‌اند و یا به تقلید از یکدیگر و به مدد «کوشش» شاعر سروده شده‌اند. حاصل این اتفاق، شعر نوجوان بیمار ما است که از ضعف‌های مختلف ساختاری و محتوایی، کلیشه‌سازی و تکرار رنج می‌برد و اگر

پژمرده و نخنما شده‌اند. به شکلی که خواننده می‌تواند از پیش، حضور آن را در شعر حدس بزند. کلیشه‌ها ممکن است از فرط تکرار، به‌طور ناخودآگاه و مکانیکی در شعر به کار روند و این امر سبب کاهش ارزش هنری شعر و رفتن آن به سمت شعار شود. بدین ترتیب شعرهای کلیشه‌ای که بر مبنای یک الگو و طرح از پیش آماده شده و تکراری سروده می‌شوند، از ارزش‌های هنری و زیبایی شناسانه خالی هستند و نمی‌توانند بر ذهن و روح و احساس مخاطب تأثیر بگذارند. کلیشه‌های معروف شعر نوجوان را می‌توان در حوزه‌های مختلف بررسی کرد و در دسته‌های گوناگون قرار دارد:

الف: مضمون‌ها و موضوع‌های کلیشه‌ای

یکی از مضمون‌های مورد علاقه‌ی شاعران نوجوان، «کودکی» است. یاد کودکی از دست رفته و خاطرات خوش آن دوران که در شعرهای نوجوان همواره با حسرت و اندوه از آن یاد می‌شود، دست‌مایه‌ی سرودن شعرهای فراوانی بوده است:

ای دوره‌ی کودکی کجایی؟
رفتی و نرفته یادت از دل
تا محو نمی‌شوم نمی‌شود محو
آن خاطره‌های شادت از دل

(محمود کیانوش، بچه‌های جهان)

مرا ببر به سرزمین رنگ رنگ کودکی
به قصرهای پولکی
به شهر شاهزاده‌های کوچک و عروسکی
دل گرفته از تمام روزها و ماه‌ها
هم از زمین هم از هوا
مرا ببر به دیدن فرشته‌ها

(حمید هنرجو، سوار بال)

این حس ممکن است تنها، به عنوان یک انسان بزرگسال باشد، نه حس واقعی یک نوجوان که تنها در زبانی ساده و قابل فهم و با تصاویری شاعرانه ارائه می‌شود:

نخواب بیشتر نخواب عروسکم!
بگو کجاست روزهای کودکی؟
کجاست خواب‌های رنگی و قشنگ
کجاست شهر مردم عروسکی؟
کجاست آن که بی‌صدا شبی مرا
به شهر قصه‌های خوب راه داد؟...

(عرفان نظراهاری، پشت کوچه‌های ابر)

تقابل شهر و روستا

هر چند به شهر رفته‌ام، اما
انگار هنوز هم دلم این‌جاست
این عکس تمام خاطراتم هست

عکسی که حکایت شبی زیباست
آن سال که خانه‌ام در این‌جا بود
همسایه‌ی این ستاره‌ها بودم
از بوی شب کویر پر بودم
چون صبح زلال روستا بودم

(عباسعلی سپاهی، راه رفتن زیر باران)

تقابل شهر و روستا نیز در شعر نوجوان حضور پررنگ و قابل توجهی دارد. در سروده‌های بسیاری، شاعر به نكوهش شهر و زندگی مدرن ماشینی پرداخته و از زندگی در روستا، زیبایی‌های طبیعی آن و مردم باصفا و مهربان روستایی سخن می‌گوید.

مردم روستا معمولاً همیشه در شعر سخت‌کوش، مهربان و صمیمی هستند و روستا همیشه سرسبز و آباد است:

کوه‌هایی چه بلند!
دور تا دور درخت
همه جا خرم و سبز
مردمانی خوشبخت
مردم کوه‌نشین
چه صفایی دارند!
ساده و پاک و بلند
آسمانی دارند!

(اسدا... شعبانی، تکه‌ای از دریا)

به نظر می‌رسد این مضمون نیز پیش از آن که دغدغه‌ی ذهنی نوجوانان امروز باشد، دغدغه و حس شاعر به عنوان یک انسان بزرگسال است. حسی که از آن با عنوان نوستالوژی یاد می‌شود و شاید یکی از دلایل کم‌رنگ شدن ارتباط و پیوند این‌گونه سروده‌ها با مخاطب، همین افراط شاعر در بیان این‌گونه حس‌ها و تجربیات است. چیزی که شعر نوجوان را دچار گونه‌های رمانتیک‌گرایی سطحی کرده است. نوجوان شهری امروزی که زندگی در روستا را درک نکرده و احیاناً جز رنج و فقر و خشک‌سالی و محرومیت، تصویر و ذهنیت دیگری از روستا ندارد و در عوض در شهر، به برکت زندگی مدرن - با وجود تمام مشکلاتش - از امکانات رفاهی زندگی بهره می‌برد، چگونه می‌تواند آرزوی بازگشت به روستا داشته باشد و یا در حسرت زندگی مردم روستانشین باشد؟

صبح با خنده‌ی گل خورشید
روستا پاک و باصفا می‌شد
دشت در دشت لاله می‌خندید
باغ در باغ غنچه وا می‌شد
سادگی، راستی، صداقت، صبر
راه و رسم تمام مردم بود
بر سر سفره‌ی صمیمی ما
بهترین چیز نان گندم بود

(بابک نیک‌طلب، پیشواز روشنی)

حسرت از دست دادن روستا و اندوه مهاجر شهرنشین شدن، ظاهراً دغدغه‌ی بسیاری از شاعران ما است. ظاهراً این شاعران فراموش کرده‌اند که مخاطب شعرهایشان حداقل ۳۰-۴۰ سالی با آن‌ها تفاوت سنی دارند و این حسرت، حسرت آن‌هاست، نه حسرت مخاطب! به قول ظریفی که می‌گفت پول بلیط برگشت به روستا چه قدر می‌شود که این شاعران با این همه دلتنگی و شکایت، به روستای‌شان برنمی‌گردند؟!

مادر و پدر

خانواده و در رأس آن پدر و مادر از دیگر موضوع‌های مورد علاقه‌ی شاعران نوجوان است. سرودن شعر با محوریت قرار دادن شخصیت پدر یا مادر به تنهایی نمی‌تواند کلیشه محسوب شود؛ حتی اگر هزاران شعر در این باره سروده شود. آنچه مهم است، نوع نگاه و زاویه دید شاعران به این موضوع و تصویری است که از آن‌ها در شعر نوجوان ارائه می‌شود.

مادر تو آسمانی
پُر نور هستی
مانند آفتابی
پُر شور هستی

(جمال‌الدین اکرمی، دریای من)

درهای محبت را
بر روی دلم وا کن
گنجایش قلبم را
اندازه‌ی دریا کن
بنشان گل خوبی را
در کاسه‌ی ایمانم
یک شاخه دعا بنشان
در مزرعه‌ی جانم

(شاهین رهنما، برایت آشیانه‌ای ندارم)

مادر همیشه به شکل موجودی آسمانی، مهربان که مهر و محبت هدیه می‌کند با عبارات و تشبیهات تکراری چون خورشید، دریا، آسمان و آفتاب توصیف می‌شود و یا همیشه چون فرشته‌ای در حال راز و نیاز و عبادت و گریه است:

هر سحر تا دعا می‌کند
چشم او قاب عکس خداست
می‌چکد شبنم از چشم او
خاک با اشک او آشناست
خنده‌اش مثل رنگین‌کمان
باغی از نور و رنگ و صفاست
تا به لب خنده می‌آورد
خانه‌اش باغ پروانه‌هاست

(سیدسعید هاشمی، تکه‌ای از آسمان)

و پدر که در بیشتر شعرها شغلی جز دوره‌گردی ندارد

هوای خانه گرم است
هوای کوچه سرد است
میان کوچه تنها
صدای دوره‌گرد است
صدای دوره‌گردی
که مانده توی سرما
به غیر از او کسی نیست
میان کوچه‌ی ما
هوای کوچه برفی است
هوای کوچه سرد است
پدر در کوچه تنهاست



گوشه‌ی حرم نشسته‌ام
(شاهین رهنما، با کبوترهای گنبد)
من چه هستم؟ کبوتری خسته
مثل یک سایبان امام رضا

(سیدسعید هاشمی، همان)
کبوتر، گنبد، گلدسته، ضریح، دخیل، فرشته، مهر
و سجاده و... جز لاینفک شعرهای مذهبی هستند. این
موتیف‌های آشنا که تقریباً در تمام این نوع سروده‌ها حضور
دارند، سبب شده است دایره واژگانی شاعران در این عرصه
محدود شود و حاصل کار، شعرهایی است همه شبیه به هم با
مجموعه‌ای از ترکیبات و تصویب‌های تکراری و کلیشه‌ای:

دوباره جانماز ما
پُر از سپیده می‌شود
صدای روشن کسی
از آن شنیده می‌شود
(مه‌دی مرادی، کلاغ سه‌شنبه)

در باغ زیبایی عبادت
پرواز کردم چون پرنده
لبریز شد قلبم ز شادی
شد روح من خوشحال و زنده
(جعفر ابراهیمی، نماز چشمه پاک‌ها)

یک فرشته باز هم
پهن کرده جانماز
می‌شود در بهشت
رو به دل دوباره باز

(غزل نظرآهاری، پشت کوجه‌های ابر)
ترکیباتی چون باغ عبادت، صدای روشن، گل دعا،
عطر نماز، غنچه‌های دعا و... در تمام این سروده‌ها حضور
و بسامد بالایی دارند و از شدت تکرار، فاقد هر حس
شاعرانه‌ای هستند.

در شعرهایی که برای ائمه و پیشوایان دینی سروده
می‌شود نیز این مشکل به چشم می‌خورد. همه‌ی این
شخصیت‌ها دارای ویژگی‌های یکسان هستند و به شکل
عام و کلی توصیف می‌شوند، به گونه‌ای که اگر توضیح شاعر
بالای شعر نوشته نشود، می‌توان شعر را برای هر یک از این
شخصیت‌ها تعمیم داد:

پیوندی عاشقانه
او با خدای خود بست
با کاروانی از مهر
رفت و به نور پیوست
(جعفر ابراهیمی، تو بوی سیب می‌دهی)

بود پاکیزه و خوب
مثل گل چون باران
می‌رسید از نفوس
عطر و بوی قرآن

پدر یک دوره گرد است!

(شاهین رهنما، برایت آشیانه‌ای ندارم)

در خیابان پدرم
دوره‌گردی می‌کرد
سخت می‌شد کارش
تا هوا می‌شد سرد
کار او مشکل بود
زیر برف و باران
برف تا می‌بارید
خانه می‌شد بی‌نان

(جعفر ابراهیمی، به خاطر پرنده‌ها)
به راستی در کدام شعر تصویری متفاوت از مادر و پدر
دیده‌ایم و خواننده‌ایم؟ نوجوانی که مخاطب این شعرها است
تصویر پدر خود یا هم‌کلاسی یا همسایه‌اش را در کدام شعر
می‌بیند؟ ارتباط صمیمانه‌ی او با مادر، رابطه‌ی دوستانه یا
حتی گاه پُر از اختلاف و بگومگوی او با پدر، گفت‌وگوهای
آن‌ها با یکدیگر، در کدام شعر به تصویر کشیده شده است؟
آیا همیشه باید پدر را در هیأت یک نان‌آور رنج‌کشیده دید؟
آیا راننده‌ی تاکسی، معلم و مهندس، باغبان و آهنگر و نجار
و... هیچ‌کدام فرزند نوجوانی ندارند، تا تصویری از آن‌ها در
شعر نوجوان ارائه شود؟!

کلیشه‌های مذهبی

شعرهایی که رنگ و بوی مذهبی دارند غالباً یا به
موضوع‌هایی چون نماز و روزه و قرآن و خدا می‌پردازند
و یا برای ائمه و شخصیت‌های دینی و در ستایش فضایل
آن‌ها سروده می‌شوند. این دسته از سروده‌ها، علاوه بر
آن‌که از محدودیت و فقر مضمون رنج می‌برند، در عرصه‌ی
زبان و ترکیبات و تصاویر شعری نیز به شدت دچار تکرار و
کلیشه‌سازی هستند.

آمدم به دست‌بوس تو
پُر امید اگرچه خسته‌ام
مثل کفتری شکسته‌دل



(جعفر ابراهیمی، تو بوی سیب می دهی)

ای شهیدان با چراغ یادتان
روشنای خلوت دل های ماست
آسمان چشم های بارانی است
کهکشانشان قلب ها جای شماس

آن که در دست های پُر مهرش
سبدی سیب سرخ ایمان داشت

(جواد محقق، خواب خوب)

(بابک نیک طلب، پیشواز روشنی)

کاربرد این گونه تصاویر نشان از «کوششی» بودن شعرها و محدودیت دامنه و گستره‌ی خیال شاعران در این عرصه دارد و شعرها را تا حد زیادی به مرز شعار نزدیک می کند.

ب: تصویرسازی کلیشه‌ای

کلیشه‌سازی و تقلید و تکرار در ساخت تصویرهای شاعرانه، تشبیهات و استعاره‌ها و صورت‌های خیال نیز در شعر نوجوان به طور مکرر به چشم می خورد.

به این تصویرها دقت کنید؛ نمونه‌ی آن‌ها یا مشابه آن‌ها را در شعر چند شاعر نوجوان تا به حال خوانده‌اید؟ باغ سرسبز آرزو، آسمان دل، چراغ یاد، کهکشانشان قلب، آسمان چشم، شهر شب، گل خوبی، باغ آفتاب، خوشه‌های نور، خورشید شهادت.

سال‌ها پیش پیرمردی بود
که دلش آسمان آبی بود
باغ سرسبز آرزوهایش
مثل یک روز آفتابی بود

(جواد محقق، باران بهانه بود)

سپیده سر زده بیا
ز شهر شب رها شویم
یکی تویی یکی منم
بیا که هر دو ما شویم

(بیوک ملکی، آب و مهتاب)

در هوا بوی بال پیچیده
در زمین عطر غنچه‌های دعا
شهر مشهد همیشه لبریز است
از صمیمیت امام رضا

(حمید هنرجو، با کبوترهای گنبد)

ج: موتیف‌های کلیشه‌ای

موتیف‌ها، نشانه‌ها و سمبل‌هایی هستند که معمولاً القاکننده‌ی معنا و مفهوم خاصی در شعر هستند و اگر به شکل هنری به کار بروند، می‌توانند نقش مهمی در عمق و غنا بخشیدن به محتوای شعر ایفا کنند. بسیاری از این موتیف‌ها و نشانه‌ها در شعر نوجوان از شدت تکرار، ملال‌آور و نخ نما شده‌اند و به همین دلیل دیگر نمی‌توانند نقش هنری خود را در غنا بخشیدن به معنای شعر به خوبی ایفا کنند، به علاوه، به علت تکرار، برای مخاطب نیز جذابیتی ندارند؛ چرا که مشابه آن‌ها را در شعرهای بسیاری خوانده است. از جمله‌ی این موتیف‌های کلیشه‌ای در شعر نوجوان می‌توان به مواردی چون: کلاغ، گربه، پروانه، گل لاله، شقایق، شاپرک، پنجره و... اشاره کرد. به قول دوستی، این روزها هر کتاب شعر نوجوانی را باز می‌کنی از لای برگ‌های آن پروانه و شاپرک بیرون می‌ریزد! به علت حجم بالای نمونه مثال‌ها، از آوردن ابیات در این مورد پرهیز می‌کنیم و خواننده را به کتاب‌های شعر نوجوان ارجاع می‌دهیم.

د: کلیشه در قالب شعر

سال‌ها است که بسیاری درباره‌ی قالب شعر کودک و



منابع:

۱. از این باغ شرقی. پروین سلاجقه، کانون پرورش فکری، ۱۳۸۵، چاپ اول، تهران
۲. آب و مهتاب. (گروه شاعران)، کانون پرورش فکری، ۱۳۶۸، چاپ سوم، تهران
۳. کلاغ‌های کاغذی. محمدکاظم مزینانی، کانون پرورش فکری، ۱۳۷۹، چاپ اول، تهران
۴. صدای ساز باران. محمود پوروهاب، کانون پرورش فکری، ۱۳۷۸، چاپ اول، تهران
۵. تو بوی سیب می‌دهی. جعفر ابراهیمی، کانون پرورش فکری، ۱۳۸۲، چاپ اول، تهران
۶. خواب خوب. جواد محقق، کانون پرورش فکری، ۱۳۸۶، چاپ دوم
۷. نماز، چشمه‌ی پاک‌ها. (گروه شاعران)، کانون پرورش فکری، ۱۳۸۵، چاپ اول، تهران
۸. برف و بهار. شکوه قاسم‌نیا، کانون پرورش فکری، ۱۳۸۵، چاپ اول، تهران
۹. پیشواز بهار. بابک نیک‌طلب، نشر زلال، ۱۳۷۵، چاپ دوم
۱۰. نردبانی از ستاره. بابک نیک‌طلب، کانون پرورش فکری، ۱۳۸۶، چاپ دوم
۱۱. باران بهانه بود. جواد محقق، نشر پیدایش، ۱۳۸۶، چاپ اول
۱۲. کوچه دریاچه‌ها. بیوک ملکی، کانون پرورش فکری، ۱۳۷۸، چاپ دوم
۱۳. کلاغ سه‌شنبه. مهدی مرادی، کانون پرورش فکری، ۱۳۸۵، چاپ اول
۱۴. به خاطر پرندها. جعفر ابراهیمی، کانون پرورش فکری، ۱۳۸۶، چاپ اول
۱۵. برایت آشیانه‌ای ندارم. شاهین رهنما، انتشارات مدرسه، ۱۳۷۸، چاپ اول
۱۶. بهار ماندنی. یحیی علوی‌فرد، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۷، چاپ اول
۱۷. نشانی دلت چه بود؟ شاهین رهنما، سوره‌ی مهر، ۱۳۸۷، چاپ اول

پی‌نوشت:

۱. بحث مورد نظر و آوردن نمونه مثال‌ها از شاعران مطرح و شناخته شده‌ی شعر نوجوان، به هیچ‌وجه قصد زیر سؤال بردن نمونه‌های برجسته و به یادماندنی و زیبای شعر نوجوان از این شاعران را ندارد و تنها به ذکر نمونه‌هایی که در محدوده‌ی بحث مورد نظر می‌گنجد، اشاره می‌شود، در پژوهشی دیگر می‌توان به جنبه‌های خلاقانه‌ی شعر نوجوان پرداخت.
۲. شعر مورد نظر به شدت تحت تأثیر شعرهای سهراب سپهری است. ضمن آن‌که دو مصرع آن عیناً از سهراب سپهری نقل شده بی‌آن‌که داخل گیومه باشد. ضمن آن‌که در بند دوم، اشکال قافیه هم به چشم می‌خورد.

نوجوان بحث کرده‌اند و از سیطره‌ی قالب «چهارپاره» بر این عرصه داد سخن داده‌اند. به‌گونه‌ای که همین بحث، خود تبدیل به کلیشه شده است. چهارپاره در شعر نوجوان قالب آشنا و شناخته شده‌ای است. ویژگی‌هایی که در این قالب وجود دارد سبب می‌شود که بتوان آن را برای این طیف مناسب‌ترین قالب دانست.

پیوسته بودن بندها به یکدیگر، وزن‌های خوش‌آهنگ و روایی و مناسب، استفاده از قافیه‌ای جداگانه در هر بیت و عدم محدودیت در ادبیات و... جزء این ویژگی‌ها است. در طول این سال‌ها، بسیاری از شاعران نوجوان برای شکستن این کلیشه تلاش‌هایی کرده‌اند؛ از جمله سرودن شعر در قالب‌های دیگری چون مثنوی، غزل، دوبیتی نیمایی و این اواخر قالب سپید که نشان می‌دهد سایر قالب‌ها هم توان و ظرفیت بالایی برای شعر نوجوان دارند. عده‌ای نیز تغییراتی در قالب چهارپاره داده‌اند و به عنوان مثال سه‌پاره یا چندپاره با شکل‌های متفاوت قافیه سروده‌اند که قابل تحسین و تأمل است. همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد اگرچه معضل کلیشه شدن قالب در شعر نوجوان هنوز به مرحله‌ی نگران‌کننده نرسیده است، نیاز به ساختار شکنی و تحول در این کالبد نوجوان احساس می‌شود و شاید باید منتظر ظهور «نیمایی» دیگر در این عرصه باشیم تا روح تازه‌ای به این قالب بدمد. چه بسا نو شدن قالب، دریچه‌های تازه‌ای از نگاه‌های خلاق و پویا در شعر نوجوان بگشاید و به حضور ملال‌آور این همه کلیشه و تکرار پایان دهد. به امید آن روز.